



غمخوار همه

جمال فیاضی به روایت کاظم حیدرپور



ما، جمال فیاضی را «آقاجمال» صدا می‌زدیم. آقاجمال بمب انرژی بود. کمتر کسی تو روزنامه پیدا می‌شود که از این سید بزرگوار انبوهی خاطره خوش نداشته باشد. تودار بود و سخت پیش می‌آمد که گله و شکایتی کند. اگر هم مشکلی داشت نمی‌آمد تعریف کند تا مبادا، دیگران را هم غمگین کند. در عوض همیشه با روی باز و لب خندان از همکاران استقبال می‌کرد؛ برای همین هم غمخوار همه و سنگ صبورشان بود.

تکیه کلام معروفی بین من و آقاجمال بود که همه بچه‌های روزنامه، بچه‌های قدیمی می‌دانند. قافیه‌ای درست کرده بود با اسمش و وقت و بی‌وقت با همان جمله قافیه‌دار صدایش می‌زد. او هم همیشه می‌خندید؛ حالا که یاد خنده‌هایش می‌افتد، جگرم آتش می‌گیرد. قرار بود سال‌های بازنشستگی را با هم بگذرانیم؛ چه نقشه‌هایی کشیده بودیم برای این سال‌ها...

آقاجمال، آچار فرانسه دوستانش بود. هر کدام از آقایان فیاضی هم که مشکلی داشتند جمال حل می‌کرد چه فنی چه اداری؛ همیشه غمخوار همه بود.



اضطراب آخرین دیدارها

محمد عمارلو به روایت مهدی کاهانی مقدم

محمد عمارلو بدون تردید یکی از شناخته‌شده‌ترین چهره‌ها در بین دست‌اندرکاران صنعت چاپ در مشهد بوده و هست. او از اولین متصدیان و متخصصان لیتوگرافی شاغل در روزنامه قدس بود که در سال ۶۷ یعنی اولین ماه‌های راه‌اندازی قدس، جذب این روزنامه شد.

به این که چرا و چگونه جذب روزنامه قدس شد، نمی‌پردازم اما ذکر این نکته را ضروری می‌دانم که به دلیل موقعیتی که داشت، پیشنهاد مشاغل با جایگاه اجتماعی و درآمد بسیار بالاتری داشت که هیچ کدام را نپذیرفته بود. شاید خواست صاحب دستگاه بود که او در قدس منشأ خدمات بسیاری باشد و با دقت نظر، دلسوزی و تیزبینی خاصی که داشت، نگذارد در سخت‌ترین شرایط هم، اضطراب و نگرانی به دل مدیران و همکارانش راه پیدا کند.



به‌واسطه همین دقت و وسواس و نیز تحر و تخصصی که در حوزه کاری خود داشت و توانایی مثال‌زدنی‌اش در بازکردن گره‌ها و رفع مشکلات، بسیاری از چاپخانه‌های مشهد و برخی دیگر از شهرهای خراسان، هنگام راه‌اندازی و یا به‌منظور آموزش نیروهایشان، از محمد عمارلو کمک می‌گرفتند. ضمن آنکه او از معدود افرادی بود که هر زمان از شبانه‌روز برای کمک‌رسانی و رفع مشکلات فنی چاپخانه‌های شهر حاضر و آماده بود و عموماً نیز بابت خدماتش دستمزدی طلب نمی‌کرد. می‌گفت این کارها را رفاقتی انجام می‌دهد و از اینکه گره‌ای از مشکلات همکاران و دوستانش باز کرده لذت می‌برد و همین برایش یک دنیا ارزش دارد.

از دیگر خصیصه‌های بارز آن مرحوم، می‌توان به خیرخواهی، تعهد، صداقت، روراستی و رک‌گویی او اشاره کرد؛ که البته همین رک‌گویی او هرچند از روی خیرخواهی بود، برای برخی از اطرافیانش خوشایند نبود.

یکی از بارزترین ویژگی‌های حرفه‌ای عمارلو وسواس عجیب او در ریز خوانی مطالب روزنامه بود که به هنگام روتوش کلیشه‌های فیلم نگاتیو انجام می‌داد، درین حالی که به لحاظ اداری هیچ وظیفه‌ای در این حوزه نداشت. در آن سال‌ها هنوز از تکنولوژی و تجهیزات رایانه‌ای امروزی خبری نبود و کارهای لیتوگرافی چاپخانه روزنامه هم مثل تمام چاپخانه‌های کشور کاملاً دستی و آنالوگ انجام می‌شد؛ صفحات روزنامه در قالب لی اوت کاغذی برای عکاسی در اختیار لیتوگرافی قرار می‌گرفت؛ کلیشه‌های عکاسی شده نیز پس از ظهور و ثبوت، روتوش شده، تصویر آن بر روی «زینک» منتقل و سپس راهی چاپخانه و وارد پروسه چاپ نسخه کاغذی روزنامه می‌شد. محمد عمارلو در این بین ضمن غلط‌گیری‌های حرفه‌ای‌اش، به محض آنکه احساس می‌کرد جمله‌ای یا بخشی از مطلب، ایراد محتوایی دارد، تارفع ایراد و اشکال موردنظر، پیگیری جدی داشت.

همین غلط‌گیری و پیگیری‌های مرحوم عمارلو سرآغاز دوستی و ارتباط عمیق من با او شد. آن زمان مسئول صفحه حوادث روزنامه قدس بودم و او علاقه بسیار زیادی به خواندن مطالب این صفحه و به‌ویژه پاورقی‌های آن داشت. خیلی اوقات به بهانه رفع مشکل محتوایی صفحه، کنار هم می‌نشستیم و با اصرار او ناچار می‌شدم سرانجام داستانی را که هنوز چند قسمت دیگرش را باید می‌نوشتیم، برایش بازگو کنم و او معمولاً در چگونه به پایان رساندن قصه، نظرات و پیشنهادهای جالبی داشت.

او به معنای واقعی کلمه رفیق بود، با قاطعیت می‌گویم که هرگز کاری نکرد و حتی حرفی نزد که موجب ناراحتی‌ام شود و یا به صلاح من نباشد. همواره پشتیبان و خیرخواهم بود و صدافسوس که دست تقدیر خیلی زود او را از ما گرفت.

سال‌ها با سرطان خون دست و پنجه نرم کرد؛ از روز اول هم از این موضوع باخبر بود؛ اما روحیه‌ای عجیب و استثنایی داشت که هرگز مانندش ندیدم. خیلی وقت‌ها که کنارش بودم، از ترس اینکه مبادا این آخرین روز و آخرین دیدارمان باشد، بغض می‌کردم، سریع از او فاصله می‌گرفتم تا دیدن اشک‌هایم، روحیه‌اش را خراب نکند؛ اما همیشه متوجه می‌شد و او بود که دلداریم می‌داد و می‌گفت باید از فرصت‌های باقیمانده نهایت استفاده را ببریم. حالا اما جای او خالی است و من در حسرت فرصت‌های بی‌شماری که از دست دادم، تنها مانده‌ام.



نامی جاودانه در دفتر شرافت

محمود زنجانی به روایت علی محدث

محمود زنجانی سال ۱۳۶۹ به عنوان عکاس در روزنامه مشغول به کار شد. پس از مدتی علاوه بر دوربین، قلم نیز به دست گرفت و شد خبرنگار بخش حوادث، او، بیش از دو دهه، رویدادهای این بخش را دنبال کرد، خبر ساخت و حوادث بسیاری را روایت کرد.



در برخی از نقش‌های اجتماعی مانند خبرنگاری احتمال لغزیدن و خارج شدن از مسیر انصاف بسیار است. کم نیستند کسانی که به‌خاطر

جاذبیت روایت‌های خود، گرفتار افراط و تفریط می‌شوند، اما محمود از جمله خبرنگارانی بود که به شرافت حرفه‌اش متعهد بود. او برای افزودن به مخاطبان خبرهایش، دست به تحریف فکت‌های خبری نزد.

محمود نقاب نداشت. هرگز خودش را پشت یک خودبیگانه پنهان نکرد. او برای رسیدن به نام و نان، ماسکی به صورت نزد و جزو سیاهی لشکر هیچ اردوگاهی نشد.

ساده و بی‌آلایش بود به قول سعدی شیرین سخن به همان اندازه «بود»، «می‌نمود». با همین دو اشاره مختصر، ارزش‌های محمود آشکار می‌شود؛ ارزش‌هایی که عده‌ای نااهل عرصه روزنامه‌نگاری از آن محرومند. محمود از این دست آدم‌های بی‌کیفیتی که برچسب کیفیت و ارزش به صورت خود می‌چسبانند، نبود؛ از این رو او و امثال او از خوبان عرصه روزنامه‌نگاری‌اند، اگرچه که در نامه‌های احکام، عناوین پرمطراقی برای ایشان صادر نشد و روی برگه‌های تذهیب و تشعیر به درستی از ایشان قدردانی به عمل نیامد، اما نام محمود و محمودها در دفتر انصاف و شرافت مطبوعات جاودانه می‌ماند.

روحش شاد، یادش گرامی.